

زبان حقوقی*

حسن حبیبی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

زبان حقوقی در نظر عامه مردم، زبانی فنی، بسا نامأنوس و گه گاه نامفهوم است. حقوق دانان این نکته را کم و بیش می‌پذیرند؛ اما معتقدند که به سادگی نمی‌توان از این زبان، هرچند پیچیده و ناآشنا، چشم پوشید. در واقع، الفاظ و «صیغ» حقوقی، وسایل و ابزار مفاهیم و قواعد حقوقی‌اند. این الفاظ و «صیغ» از دیر باز در رساله‌های فقهی و «قوانین» و «مقررات» و «نظامات» مصوب قوای مقننه و مجریه و هم چنین تصمیم‌های قضایی و اسناد مبتنی بر قرارداد فراوان دیده می‌شوند و به گزارش معانی معین و ریشه دار حقوقی می‌پردازند.

نظر به اینکه قلمرو این گونه مباحث جولانگاه یقین و اطمینان نسبت به مسائل و بزنگاه دقت در قواعد و ضوابط است، ناگزیر زبان آنها، یعنی زبان علم و فن حقوق، باید امنیت قضایی را تضمین و آسودگی خیال کارشناسان حقوقی را تأمین کند. بنابراین، در فن حقوق نمی‌توان واژه‌ها را نادیده انگاشت؛ بر آنها باید به دیده تحقیق نگریست و معلوم ساخت که در مقام بیان تفکر حقوقی، آیا فقط از الفاظ و کلمات زبانی که مشترک میان همه مردم است به شیوه‌ای خاص استفاده می‌شود و یا علاوه بر آن، عناصری هم که بیرون از قلمرو زبان مشترک‌اند به کار می‌آیند.

غالباً جدا کردن اندیشه از گزارش لفظی آن دشوار است. اما توجه به این جدایی بایسته است. در واقع، اندیشه حقوقی، سرچشمه قواعد حقوقی و منشأ تکوین مفاهیم حقوقی و بسط و پرورش آنهاست، حال آن که زبان حقوقی وسیله و ابزار و بنابراین گزارشگر و ناشر این قواعد و مفاهیم است.

هنگامی که زبان معیار عامه به نیازمندیها و جنبه‌های اجرایی حقوق و هدفها و غایت‌های آن سر و کار پیدا می‌کند و به گزارش مفاهیم و بیان قواعد حقوقی می‌پردازد، زبانی تخصصی پدید می‌آید. بی شک دسترسی به این زبان برای اشخاص نا وارد اندکی دشوار می‌نماید؛ اما این دشواری نباید موجب بی‌اعتنایی به این زبان و احیاناً طرد آن باشد.

راستی را بخواهیم، نگرانی در صورت دیگر مسأله بیشتر است. بدین معنی که ممکن است، به بهانه اشاعه حقوق و عوام فهم کردن آن، دقت زبان حقوقی نادیده گرفته شود و در بنای هم‌آهنگ این زبان خلل راه یابد. وقتی پذیرفتیم که حقوق، همانند علوم دیگر، اصول و قواعد و روش معین و مفاهیم و تأسیسهای مخصوص دارد، نمی‌توان آن را از داشتن زبان خاص بی‌نیاز دانست. اما بررسی سهم و اثری که زبان در تدوین حقوق و اعمال و اجرای آن دارد نیازمند جست و جویهای حقوقی و فلسفی و تحقیقات صرفی و نحوی و زبان شناختی است. در این نوشته، به اختصار، نخست درباره اصطلاحات حقوقی (مصطلحات) گفت و گو می‌کنیم و سپس [در شماره آینده] از ترتیب و تنظیم عبارتها و جمله‌های حقوقی یا جمله بندی و عبارت‌پردازی سخن می‌گوییم:

۱. اصطلاحات حقوقی

مقصود از «مصطلحات»، مجموعه کلمات فنی متعلق به یک علم یا فن یا هنر است. داشتن اصطلاح نامه دقیق برای قانونگذار و حقوقدان و قاضی و وکیل دادگستری و مشاور و مترجم آثار حقوقی و متصدی دفتر اسناد رسمی ضرورت دارد. لازمه فهم و دریافت معنای متون و پیش بینی راه حل یک مسأله حقوقی آن است که الفاظ و کلمات متناظر بامفاهیمی باشند که محتوایی دقیق و مشخص دارند. در این حالت، به هنگام تعریف مفهوم، معنای کلمه یا دلالت واژه بیان و گزارش می‌شود. بدین ترتیب، همان گونه که بر چسب یا علامت جبری و فیزیکی و شیمیایی موضوع خود را تعیین و بیان می‌کنند، اصطلاح حقوقی نیز مفهومیهای مربوط به خود را

مشخص می‌سازد.

به عکس، اگر کلمه چند معنا داشته باشد یا معنای آن واضح نباشد، چند راه پیش روی ماست: یا باید با تعریف قانونی کلمه، ابهام و واضح نبودن واژه را برطرف کرد و یا با توضیح اضافی معنای منظور را مشخص ساخت و یا با برگزیدن تعبیر جدید معنای مراد را گزارش کرد. در معنی‌شناسی حقوقی باید این فرض را پذیرفت که هر یک از الفاظ و کلمات بیانگر یک فکر معین است. در نتیجه، کلمه‌ای که از زبان عامه به عاریت گرفته می‌شود، پس از نقد و بررسی، یا به معنای ویژه حقوقی می‌رسد و بنابراین، در مقام و موقع جدید جای می‌گیرد و یا چون نمی‌تواند مقصود را برساند، جای خود را به اصطلاح فنی مخصوص آن معنا می‌سپارد و خود از قلمرو زبان حقوقی بیرون می‌رود. هر اندازه تحلیل و تبیین یک مفهوم حقوقی کاملتر و دقیقتر باشد تعریفش به کمال نزدیکتر می‌شود و سبب می‌گردد که اصطلاحات حقوقی بیشتر با مفاهیم متناظرشان منطبق شوند و هر اصطلاح تنها بیان‌کننده یک مفهوم باشد. در حال حاضر، نیاز به این انطباق بیش از گذشته است؛ زیرا گستردگی «انفورماتیک» حقوق دانان را ناگزیر می‌سازد که در تدوین «چکیده»ها و «کلید واژه»ها، که پایه و مایه «گنج واژه» Thésaurus اند، سخت‌گیری و دقت کنند. بدین سان، واژگان حقوقی برای ادای وظایف ویژه خود باید خصوصیات قاعده حقوقی را گزارش کند و به ابلاغ و القای این قاعده بپردازد.

۱- کیفیت و خصوصیت قاعده حقوقی

قاعده حقوقی قضیه‌ای است که یک ضابطه یا راه و رسم سلوک انسانی را در جامعه با یاری اجبار اجتماعی به کرسی می‌نشانند. از این رو، محتوای قاعده حقوقی باید دارای چند خصوصیت عمده و از جمله وحدت و نظم و وضوح باشد.

اگر قاعده حقوقی، که در برگیرنده مفاهیم حقوقی است، دو پهلو یا نامشخص باشد، مضمون و مستنبط از قاعده در بوتۀ ابهام و اجمال می‌ماند. در این حالت، پیش بینی طریق حل اختلاف و فصل دعوی ناممکن می‌شود و در عمل، بخصوص با توجه به

حکم قوانین (قانون اساسی و قوانین عادی)^۱ و سنت قضایی، تعیین معنی و دلالت مفاهیم به ارزیابی ذهن قاضی واگذار می‌شود.

در نتیجه، عبارت قاعده حقوقی باید از کلماتی ساخته شده باشد که معانی آنها واضح و دقیق و صریح و غیر متناقض و معین باشند. اگر بخواهیم کلمه به خوبی تعریف شود، باید هم واقعیتی که کلمه عهده‌دار بیان آن است و هم دامنه آن واقعیت و آثارش شناخته شده باشند و این مستلزم آن است که کلمه یا فقط مفهومی تثبیت شده را بیان کند و یا مبتنی بر تعریف اصطلاحی باشد که قبلاً به طور کامل عرضه شده است.

بر طبق ماده ۷۵۲ قانون مدنی، «صلح ممکن است یا در مورد رفع تنازع موجود یا جلوگیری از تنازع احتمالی یا در مورد معامله و غیر آن واقع شود». بنابر این، کلمه «صلح» در حقوق مدنی ما، هم به معنی «رفع تنازع موجود» و هم به معنی «جلوگیری از تنازع احتمالی» است. در حقوق بین الملل نیز، صلح به معنای آشتی و حل و فصل مسائل موجود میان دو دولت - یا دولت‌های در حال جنگ - و همراه با آثار و نتایج مشخص است.

«حق رجوع» نیز هم به معنی مراجعه به طرف معامله در معاملات است و هم به معنی بازگشت و صرف نظر از تصمیم قبلی مانند رجوع شوهر در طلاق رجعی و هم چنین رجوع از اذن.

ماده ۲۶۰ قانون مدنی: «در صورتی که معامل فضولی عوض مالی را که موضوع معامله بوده است گرفته و در نزد خود داشته باشد و مالک با اجازه معامله قبض عوض

۱. اصل صد و شصت و هفتم قانون اساسی: «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد». ماده ۴ قانون آیین دادرسی مدنی: «اگر دادرس دادگاه به عذر این که قوانین موضوعه کشوری کامل یا صریح نیست و یا متناقض است و یا اصلاً قانونی وجود ندارد از رسیدگی و فصل دعوی امتناع کند مستنکف از احقاق حق محسوب خواهد شد».

را نیز اجازه کند دیگر حق رجوع به طرف دیگر نخواهد داشت.»

ماده ۱۱۸۴ قانون مدنی: «در طلاق رجعی برای شوهر در مدت عده حق رجوع است.»

ماده ۱۲۰ قانون مدنی: «اگر صاحب دیوار به همسایه اذن دهد که بر روی دیوار او سرتیر بگذارد و یا روی آن بنا کند، هر وقت بخواهد می‌تواند از اذن خود رجوع کند مگر این که به وجه ملزومی این حق را از خود سلب کرده باشد.»

می‌بینیم که این کلمات، از آن جهت که منحصرأ با یک واقعیت حقوقی تعریف شده صد در صد انطباق ندارند، کامل نیستند. بنابراین، باید با توضیحاتی دیگر همراه شوند تا انواع «صلح» از یکدیگر متمایز گردند و یا معنی «رجوع» روشن شود.

توجه به این نکته به جاست که گاه قطعی بودن و نامبهم بودن زبان مهمتر از فراگیر بودن آن است. قطعی نبودن قاعده حقوقی سبب می‌شود که حقوقدان و قاضی، علاوه بر بی‌نظمی ناشی از رفتارهای ناهنجار که در مقام پرهیز از آنها و یا رفع آنهاست، با بی‌نظمی و آشفتگی حاکم بر ضابطه هم‌رو به‌رو شود.

در واقع، نبود قاعده بر وجود قاعده‌ای غیر قطعی و مبهم ترجیح دارد و لازمه استقرار امنیت حقوقی وجود ابزاری مفهومی و در اختیار داشتن واژگانی به نسبت متقن و سخت‌گیر است. بنابراین، هرچند این مطلب را می‌پذیریم که معنای کلمات برای عامه مردم تغییر می‌کند و در نتیجه زبان آنها دستخوش دگرگونی است، اما حتماً باید متوجه این نکته هم باشیم که اتحاد شکل و ثبات معنای اصطلاحات حقوقی از اهمیت فراوان برخوردارند و نظر به این که اصطلاحات حقوقی گزارشگر مفاهیم‌اند و این مفاهیم هم بیان‌کننده واقعیت‌های موجودند، باید کوشید تا واقعیت‌های جدید در دل مفاهیم موجود جای گیرند و به کمک تعبیرها و اصطلاحات شناخته شده بیان شوند.^۱

۱. الف - در «ضمان دَرک» (دَرک مبیع و دَرکِ ثمن) «دَرک»، به فتح دال و راء به معنی حقوق و تبعه است و در اصطلاح حقوقی از معنی لغوی دور نیفتاده و به مسؤولیتی که برای بایع در مورد مستحق‌الغیر در آمدن مبیع حاصل می‌شود گفته شده است (امامی، سید حسن، ج ۱، ص ۴۶۹).

اگر این کار ممکن نشد، آن گاه باید مفاهیم و تعبیرهای مختلف را با هم تلفیق کرد و تنها در آخرین انتخاب است که می‌توان تعبیرهای جدید را برای بیان واقعیهایی نو و «مسائل مستحدثه» به کار گرفت و واژه‌های متناظرشان را یافت. به هر حال، تغییر دادنِ طبع و ماهیت مفاهیم و اصطلاحات با شتاب زدگی خطرناک است. تحول واژه‌های حقوقی باید با تأمل و به طور معقول صورت گیرد و از هرج و مرج و آشفتگی به دور بماند. علاوه بر این، واژگان باید دقیق باشد. به عبارت دیگر، کلماتی که به کار گرفته می‌شوند باید معنای روشنی داشته باشند تا بتوانند امری را که بنابر تعیین آن است مشخص کنند.

برای نام‌گذاری جرمها، مانند «قتل عمد» یا «قتل شبه عمد» یا «سرقت» و یا شیوه‌های سلوک و رفتار، مانند «رباخواری» و یا تأسیسهایی حقوقی «عقد» و «ایقاع» باید دقت به خرج داد. اگر به اندازه کافی دقت نشود، حقوقدان ناگزیر است نام‌گذاری خود را به یاری مفاهیم و تعبیرهای دیگر روشن کند. حقوقدان باید در پشت کلمه «تقصیر» به جست و جوی فهرستی طولانی از اعمال تقصیری برآید و نیز آن را با کلمات «تعدی» و «تفریط» و این دو را با توضیحات دیگر روشن کند. ماده ۹۵۳ قانون مدنی، در مقام تعریف «تقصیر»، می‌گوید: «تقصیر اعم است از تفریط و تعدی». بنابراین باید به تعریف «تعدی» و «تفریط» پرداخت تا معنی «تقصیر» روشن شود. ماده ۹۵۱ می‌گوید: «تعدی تجاوز نمودن از حدود اذن یا متعارف است نسبت به مال یا حق دیگری» که در اینجا حداقل باید مفهوم «اذن» را هم معلوم کرد. ماده ۹۵۲ هم در تعریف «تفریط» می‌گوید: «تفریط عبارت است از ترک عملی که به موجب قرارداد یا

همین معنی با توجه به ماده ۳۶۲ حقوق مدنی، در مورد مسؤولیت مشتری و درک ثمن، متصور است.

ب- «حجر» به معنای منع است و «محجور» یعنی ممنوع و به اصطلاح فقها کسی است که از تصرفات در مال خود ممنوع باشد... (حائری شاه باغ، شرح قانون مدنی، ج ۲، ص ۴۸).

ج- «اقاله» در لغت به معنای گذشت از لغزش و خطاست و در اصطلاح فقها صرف نظر نمودن متعاملین است از معامله بین خود (همان، ص ۱۷۵).

متعارف برای حفظ مال غیر لازم است».

با این همه، مواردی هست که ناگزیر باید از تعریف دقیق چشم پوشید. در این موارد قانون گذار، یا با توجه به عرف و یا با توجه به مصلحت‌هایی که خود اندیشیده، از موشکافی صرف نظر کرده است. «نظم عمومی» از این قبیل موارد است. در مورد دیگر می‌بینیم که قانون گذار یک بخش از عوامل مورد توجه در «مهر المثل» را به عرف محل واگذار می‌کند و تعیین بخشی از آن را هم با تعبیر «و غیره» به عهده قاضی می‌نهد و می‌گوید: «برای تعیین مهر المثل باید حال زن از حیث شرافت خانوادگی و سایر صفات و وضعیت او نسبت به امثال و اقربان و اقارب و هم چنین محل و غیره در نظر گرفته شود». (ماده ۱۰۹۱ قانون مدنی).^۱

انعطاف‌پذیر بودن این قبیل تعبیرها گزارشگر انعطاف‌پذیر بودن مفاهیمی است که به یاری این تعبیرها معین می‌شوند. گه گاه نظام حقوقی لازم می‌بیند که دسته‌ای از مفاهیم در اجمال و یا انعطاف‌پذیر بمانند و پذیرای دخل و تصرف باشند تا امکان دست‌کاری‌های ویژه، که نتیجه‌اش انطباق آنها بر موارد پیش بینی نشده است، فراهم باشد.

ماده ۳۵۶ قانون مدنی می‌گوید: «هرچیزی که بر حسب عرف و عادت جزء یا از توابع مبیع شمرده می‌شود یا قراین دلالت بر دخول آن در مبیع نماید داخل در بیع و متعلق به مشتری است، اگرچه در عقد صریحاً ذکر نشده باشد و اگرچه متعاملین جاهل بر عرف باشند». مطابق این حکم در حقوق ایران مواردی هست که زیر عنوان «مبیع» قرار می‌گیرد و نیازی نیست که طرفین معامله در قرارداد به آن موارد اشاره کنند و یا به آن آگاهی داشته باشند.

اما به غیر از این گروه از تعبیرها - که هر کدام، به ملاحظاتی، با عمد و آگاهی، مبهم و انعطاف‌پذیر می‌مانند و با وضوح کامل، که لازمه واژگان حقوقی است، سرناسازگاری دارند - واژه‌های دیگر واژگان حقوقی از دقت و صراحت برخوردارند و یا باید دارای این

۱. نیز مواد ۳۵۷ تا ۳۶۰ قانون مدنی.

دقت و صراحت باشند. مهم نیست که افراد ناوارد و مردم عادی معنای دقیق هر یک از اصطلاحها و تعبیرها را درنیابند، آنچه اهمیت دارد این است که اصطلاح و تعبیر مورد استفاده معنای ویژه‌ای را که برایش در نظر گرفته شده است القا کند. ممکن است عامه مردم میان تعبیر «علی الحساب» و «بیعانه» فرق چندانی نگذارند و هر یک را به جای دیگری به کار برند یا از لفظ «تاجر» و «بازرگان» معنایی گسترده‌تر از آنچه قانون بدان توجه دارد اراده کنند^۱ و یا، در برخی از موارد، «مزاحمت» و «غصب» را یکی بگیرند^۲ و یا «اذن» و «اجازه» را یکسان بشمارند^۳، اما حقوق دان به مفاهیم مختلف این اصطلاحها توجه دارد و با روشن ساختن هر یک، از درهم آمیختن نامطلوب آنها جلوگیری می‌کند. به نظر می‌رسد که قانون بیش از دیگر منابع حقوقی ضامن صحت زبان حقوقی است و یا باید چنین باشد. مبنای این امر نیز عمومیت قانون، قدرت الزام آور، ثبات و سرانجام شیوه تدوین آن است. اما همین سخت‌گیری سبب می‌شود که زبان و بیان آن بیش از زبان و بیان دیگر منابع نیازمند توضیح و ابلاغ و القای به دیگران باشد. بحث بعدی در خصوص همین نکته یعنی ایجاد ارتباط با مخاطبان

۱. مطابق ماده ۱ قانون مجازات، تاجر کسی است که شغل معمولی خود را تجارت قرار دهد و تجارت در معنی قانونی دارای شرایط و لوازمی است که تحصیل مال برای فروش یا اجاره یکی از آنهاست (همان، ج ۹، ص ۴۳).

۲. فرق بین مزاحمت و غصب آن است که غاصب در عین مقصوب دخالت می‌کند و متصرف می‌گردد و مزاحمت عبارت است از جلوگیری مالک از انتفاع نسبت به ملک خود، مثلاً آسیابی که از مجرای بخصوص گردش می‌کند، اگر عین آسیاب را دیگری متصرف شود به غیر حق، این عمل عنوان غصب دارد؛ ولی، اگر نهر را بدون ادعای حقی، که مفروض ماده ۴۸۸ قانون مدنی است، برگرداند و بالتبلیغه مانع از استفاده از آسیاب شود، عنوان مزاحمت دارد (همان، ج ۴، ص ۳۹).

۳. اذن اعلام رضای مالک (با نماینده قانونی او) با رضای کسی است که قانون برای رضای او اثری قایل شده است برای انجام دادن یک عمل حقوقی. اذن همیشه به فعلی تعلق می‌گیرد که هنوز واقع نشده است.

اجازه، اظهار رضایت شخصی است که قانون رضای او را شرط تأثیر عقد یا ایقاعی دانسته است که از دیگری صادر شده است، مشروط بر این که رضایت مزبور بعد از صدور عقد یا ایقاع مذکور صادر شود. گاهی به طور عام و یا تسامح اجازه را اعم از اذن و اجازه به معنای بالا به کار می‌برند و این استعمال از اغلاط است (جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق). مواد ۱۲۴ و ۱۰۴۲ قانون مدنی نیز «اجازه» را به معنای «اذن» به کار برده است.

قاعده حقوقی و ابلاغ قاعده به آنهاست.

۱-۲- ابلاغ قاعده حقوقی به مخاطبان آن

زبان حقوقی، همانند هر زبان دیگر، ابزاری دقیق برای فعالیت اندیشه و ابلاغ حاصل کار آن است، اما این زبان تنها میانجی است، میانجی برانگیختن اندیشه‌ای در مخاطب که با درجه‌ها و مرتبه‌های مختلف مشابه اندیشه گوینده است. این نکته پیش از این نیز مطرح شد که حقوق، برای رسیدن به این مقصود، یا باید از زبان جاری و معیار عمومی و عامه مردم استفاده کند و یا اصطلاح نامه ویژه خود را داشته باشد. بارها در محافل علمی و ادبی و اجتماعی و حتی از طرف حقوقدانانی که از اهمیت مطلب غافل‌اند و یا سهل‌گیری راه، به هر دلیل، می‌پسندند این مطلب عنوان شده است که بهتر است قانون به زبان عادی و جاری تدوین شود تا آسانتر در دسترس شهروندان قرار گیرد و موجب دریافت مطلوب آن شود. اما پیچیدگی گریزناپذیر قاعده حقوقی - که نتیجه تنوع و تعدد روابط اجتماعی است - اجرای این پیشنهاد را ناممکن و یا دست کم سخت دشوار می‌سازد. در واقع، شهروندی که اطلاعات و آگاهی‌های متوسط دارد بی‌کارآموزی در رشته حقوق نمی‌تواند آن را دریابد، یعنی تنها با خواندن یک متن حقوقی و قانونی و مستقل از آنچه این متن را با مجموعه نظام حقوقی مرتبط می‌سازد کارش به سامان نمی‌رسد. در موارد فراوان یک کلمه عادی در زبان حقوقی به معنای خاص یا محدود به کار می‌رود؛ مثلاً «اجازه» در زبان جاری و «اجازه» در بیع فضولی و «عده» در زبان عادی و «عده» در زبان حقوقی (در معنی عده طلاق و عده وفات) و «اقامتگاه» در زبان عادی و «اقامتگاه» در حقوق مدنی و حقوق تجارت، «قرار» و «جرح» و یا «ایراد» در محاوره مردم و «قرار» و «جرح» و «ایراد» در آیین دادرسی^۱.

۱. الف - ماده ۲۴۷ قانون مدنی: «معامله به مال غیر جز به عنوان ولایت یا وصایت یا وکالت نافذ نیست ولو این که صاحب مال باطناً راضی باشد ولی اگر مالک یا قائم مقام او پس از وقوع معامله آن را اجازه نمود در این صورت معامله صحیح و نافذ می‌شود.»

نیز کلمه‌ای که در فارسی و عربی به یک صورت نوشته و تلفظ می‌شود و در دو معنای عادی و فنی (با تفصیل و تنوع در خور توجه) از آنها استفاده می‌شود، مانند «خیار» و «خیار»^۱.

اگر به این مطلب توجه نشود، در فهم معانی و مفاهیم حقوقی و ایجاد ارتباط بین افراد عادی و حلقه حقوقدانان آشفتگی و به هم ریختگی و درهم آمیختگی شگفت‌انگیزی پدید می‌آید.

بنابراین، باید قضیه را به این صورت حل کرد که وقتی زبان عادی و روزمره برای بیان مفاهیم حقوقی توانایی دارد و کفایت می‌کند، با توجه به سهولت استفاده و وضوح معانی آن برای عامه مردم، به کار گرفتن آن بر استفاده از زبان فنی ترجیح داده شود؛ اما

ب- ماده ۱۱۵۰ قانون مدنی: «عده عبارت است از مدتی که تا انقضای آن زنی که عقد نکاح او منحل شده است نمی‌تواند شوهر دیگری اختیار کند». «عده» در لغت به معنی شمردن است و شرعاً و قانوناً مدتی است که برای رفع آثار نکاح سابق مقرر گردیده است و زن بعد از زوال نکاح باید مدتی صبر کند و به دیگری شوهر نکند» (حائری شاه باغ، شرح، ص ۲۶)

ج- ماده ۱۰۰۲: «اقامتگاه هر شخص عبارت است از محلی که شخص در آنجا سکونت داشته و مرکز مهم امور او نیز در آنجا باشد. اگر محل سکونت شخصی غیر از مرکز مهم امور او باشد مرکز او اقامتگاه محسوب است. اقامتگاه اشخاص حقوقی مرکز عملیات آنها خواهد بود».

د- رأی محکمه که فاقد دو عنصر تشکیل دهنده حکم (یعنی ارتباط با ماهیت دعوی و قاطع بودن آن) باشد قرار تلقی می‌شود (ماده ۱۵۴ قانون آیین دادرسی مدنی). در این ماده حکم تعریف شده و، چون تعریف جامع «قرار» خالی از اشکال نبوده، از تعریف مثبت صرف نظر شده است (متین دفتری، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، ص ۲، ص ۳۵۷-۳۵۸).

ه- جرح: جرح عبارت است از اسناد دادن امری به شاهد به طور صریح و به تفصیل به نحوی که شهادت او مورد شک و ریب و غیر قابل اعتماد بشود (همان، ج ۳، ص ۲، ص ۳۷۴).

و- ایراد: مقصود از ایراد این است که خواننده ادعای خواهان را ماهیتاً نفی نمی‌کند، بلکه اظهار می‌دارد که دعوی به نحوی که اقامه شده در خور پاسخ دادن نیست. یعنی در این حال الزامی به پاسخ ندارد و آن را موکول به بعد می‌نماید. بنابراین، ایراد به منزله سد یا مانعی است که اغلب به طور موقت در جلوی جریان دعوی گذاشته می‌شود. (همان، ج ۱، ص ۳، ص ۳۹۸؛ نیز همان، ج ۳، ص ۶).

۱. «خیار» اسم مصدر است و مصدر آن «اختیار» است و عده‌ای از فقها آن را به سلطنت بر عقد، یعنی سلطنت یکی از متعاقدين یا هر دو بر فسخ تعبیر می‌کنند (حائری شاه باغ، شرح، ج ۳، ص ۱۴۴). «تسلط بر ازاله اثر حاصل از عقد» (جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ذیل «خیار»). قانون مدنی خیار را تعریف نکرده و در ماده ۳۹۶ از ده نوع خیار نام برده و در مواد بعد هر یک را جداگانه تعریف کرده است.

اگر خطر ایجاد ابهام در پیش باشد، بایسته است که زبان عامه مردم جای خود را به اصطلاحات خاص بسپارد. در این نکته تردیدی نیست که حقوقدان، برای انتقال قاعده حقوقی به متن زندگی اجتماعی، زبان عامه را وسیله‌ای سهلتر می‌یابد و حتی می‌تواند از دل الفاظ و کلمات زبان عامه، تعبیرها و تلفیقها و ترکیبهایی بیرون کشد که برای گزارش معانی عمیق و مفاهیم خاص حقوقی به کار می‌آیند. این کوشش به ایجاد زبانی فنی متکی بر زبان عامه مردم می‌انجامد. اساس این فعالیت بر دقت در تعبیرها و در صورت نیاز، تغییر مورد استعمال آنها استوار است، به طوری که بتوان از آن، تعبیر زبانی خاص به دست آورد و آن را بر هدفهایی که در نظر است منطبق ساخت و بدین سان زبانی واضح و متمایز از زبان مبهم و ناروشن - که گاه در متون حقوقی با آن رو به رو می‌شویم - فراهم آورد.

گفتیم که کلمه‌ها و جمله‌ها احکام و دستورهای حقوقی را قابل فهم و دریافت می‌سازند و زبان وسیله انتشار این احکام و دستورهاست. باید مفاهیم و قواعد اعلام شوند تا «حقوق» اشخاص و سازمانها و... قابلیت استیفا بیابند. بنابراین، جنبه فنی زبان در تمامی سطوح و زمینه‌هایی که حقوق در آنها به مرحله اجرا در می‌آید میدان دار است.

مقنن باید قاعده را در «متن» بگنجانند و گزارش کند. تحریر این «متن» مهم است، زیرا قاعده یاد شده باید به عقل و ذهن کسانی که مخاطب آن اند منتقل و ابلاغ شود. اما در ساخت قاعده یکی از دو حالت را مشاهده می‌کنیم: یا ساختمان آن دارای استواری و صلابت است و یا با توجه به ملاحظات خاص نظام حقوقی، از انعطاف برخوردار است و بیش و کم می‌تواند با وضعیتهای ثابت و در حال تحول منطبق گردد. در نتیجه، برای برگزیدن اصطلاح هم باید این ملاحظات را در نظر گرفت. این معنی رابطه میان مقنن و قاضی و حتی قوه مجریه را مطرح می‌سازد و منشأ آثار و نتایج جامعه شناختی مهمی است، بدین بیان که، اگر «متن» دقیق باشد، در روابط حقوقی امنیت حکم خواهد راند، اما واقعیت برخی از موارد منفرد و اوضاع و احوال استثنایی

نادیده گرفته می‌شود. توجه نکردن به این موارد استثنایی سبب می‌شود که حق در برخی از موارد تضییع گردد و توجه به آنها هم موجب نقض قانون و سرچشمه تخلفهای قضایی و یا تصمیم‌گیریهای خلاف آشکار و پنهان خواهد شد. بر عکس، «متن» غیر دقیق امنیت کمتری به شهروندان ارزانی می‌دارد، ولی دست قاضی را در یافتن راه حلهایی که با امور واقع دم ساز ترند باز می‌گذارد، در این حالت، سازمان قضایی و قضات باید بر امور و مسایل اجتماعی تسلط کافی داشته باشند و بتوانند مصالح جامعه را در هر زمان و در هر مورد به خوبی ارزیابی کنند تا حق مردم تضییع نشود و در عین حال، انحراف از قانون، جز در موارد استثنایی لازم، صورت نگیرد.^۱

بنابراین، روشن شد که میزان دقت در واژه‌ها، هم در مقام تحریر و هم در هنگام تفسیر، بر حدود آزادی ارزیابی قاضی و مجری اثر می‌نهد، یعنی دامنه آن را تنگ یا گسترده می‌سازد. در واقع، با دخل و تصرف در چند لفظ و کلمه، چگونگی کار سازمان قضایی و اجتماعی دستخوش دگرگونی می‌شود و در ساز و کار کل جامعه تأثیر فراوان می‌گذارد.

هنگامی که معنای فنی کلمات روشن نباشد، ناگزیر ابتدا باید آنها را معنا کرد و به تعریف اصطلاح پرداخت. در این صورت، خود قاضی است که باید، در مقام اعمال قواعد عام بر موارد، تصمیم خویش را با تعبیرهایی بیان کند که از دقت و وضوح برخوردار باشد. علاوه بر این، قاضی باید اراده اطراف دعوی و استدلالهای ایشان را در متن زبانی گزارش کند که از لحاظ فنی دقیق و بدون ابهام باشد. در شرح و تفسیر قوانین و آرای محاکم نیز دانشمندان حقوق در صدد جستجوی معانی بنیادین کلمات برمی‌آیند و به تدریج اصطلاح نامه‌ای تدوین می‌کنند که برای بیان مفاهیم حقوقی

۱. از این دیدگاه، بررسی اختلاف نظر میان شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی در خصوص مغایرت برخی از قوانین مجلس با شرع و قانون اساسی که منجر به طرح مفهوم ضرورت و سپس تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام از طرف امام خمینی - قدس سره - گردید و در نهایت به تدوین اصل یکصد و دوازدهم قانون اساسی در بازنگری سال ۱۳۶۸ انجامید، در خور توجه فراوان است.

توانا باشد. با وجود تنوع مشاغل حقوقی، نظر به این که میان عقاید دانشمندان و تفسیرقانون و اعمال و اجرای آن علقه‌های طبیعی هست، اصطلاحات یکسان در مطالب حقوقی به کار گرفته می‌شوند و هنگامی که نظام حقوقی شکل گرفت تمامی حقوقدانان لزوماً به یک زبان سخن می‌گویند. با توجه به محتوای این زبان، می‌توان خصوصیت واژگان حقوقی را بررسی کرد و سرچشمه و چگونگی ساخت آن را باز شناخت.

۱-۳- سرچشمه و مبادی واژگان حقوقی

زبان عامه زیربنای مشترک کلیه زبانهای فنی است. زبان فنی هر رشته به تدریج بسط و توسعه می‌یابد و در این فرایند، بر حسب عادت و به مقتضای نیاز، واژه‌های عامه را نگه می‌دارد و گه‌گاه نیز در آنها دخل و تصرف می‌کند و با تغییر در آنها و به وجود آوردن تعبیرهای خاص، گسترش می‌یابد.

برخی از واژه‌ها یا تعبیرها که جنبه فنی دارند بیان‌کننده حالات و کیفیات هستند. معمولاً این گونه اصطلاحها یا تعبیرها با کوشش حقوقدانها ایجاد می‌شوند و بنابراین، به زبان علمی حقوق تعلق دارند (مانند اهلیت، اقاله، اماره، تصرف به عنوان مالکیت)؛ برخی دیگر از واژه‌ها تأسیسهای حقوقی را مشخص می‌سازند. این واژه‌ها به زبان عمومی نزدیک‌ترند (مانند ازدواج، طلاق، قرارداد، بیع، اجاره، وصیت). البته تشخیص دقیق کلمات و تعبیرهای فنی از کلمات مربوط به تأسیسها و نهادهای حقوقی دشوار است. کلماتی هستند که از زبان عامه گرفته شده‌اند ولی از معنای عام بیش و کم دور شده‌اند (مانند ترصیف، ارتفاق، دَرک، حبس)^۱. کلمات دیگری هستند که در حقوق

۱. الف - «ترصیف: پیوستگی منظم را در لغت ترصیف گویند... در اصطلاح عبارت است از نظام متصل اجزای مادی یک دیوار (مثلاً)». (جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ذیل ترصیف).
 «ترصیف یعنی خشت یا آجر یا سنگی که از آنها دیوار ساخته شده طوری به یکدیگر جذب و متصل باشد که یک دیوار محسوب گردد نه دو دیوار چسبیده به هم و به اصطلاح معمارها مصالح در داخل دیوار قفل و بند شده باشد. (حائری شاه باغ، شرح، ج ۱، ص ۱۰۸)
 ب- مطابق ماده ۱۶۳ قانون مدنی، هر کس مالی را پیدا کند با داشتن برخی شرایط باید آن را

معنای خاصی یافته‌اند (مانند اجازه، اذن، تعریف) و یا معانی آنها به طور مستقل تحول می‌یابند (مانند مالکیت).

هم چنین برخی از تعبیرهای حقوقی آن چنان در زبان عامه مردم به کار می‌روند که با کلمات معمولی و روزمره فرقی ندارند و از همین گروه به حساب می‌آیند (مانند صورت مجلس، شاک، عرض حال، عارض). خلاصه آن که حقوق واژگان خود را از واژه‌های زبان عامه به عاریت می‌گیرد. البته در این کار به تعبیرهایی توجه می‌کند که برای بیان دقیق مفاهیم حقوقی مستعدتراند و چون بیشتر اوقات این کلمات در معنای معمولی خود نمی‌توانند نیازهای فنی حقوق را برآورند و از مفهوم ویژه حقوقی تصویری پدید نمی‌آورند، در نتیجه، به محض آن که این واژه‌ها به قلمرو حقوق وارد می‌شوند، معمولاً معنای عام خود را از دست می‌دهند و معنای معین دیگری را - که مخصوص این مقام است - به دست می‌آورند. کلماتی چون «سند»^۱، «طرف»، «شخص ثالث»، «دعوی» در زبان حقوقی معنایی غیر از معنای معمولی خود دارند. در واقع، حقوقدان به سرچشمه پرمایه مفاهیم زبان جاری و بدون خصوصیت معین مراجعه می‌کند و مفاهیم معمولی، چون «تولد»، «مرگ»، «استعمال»، «استفاده از اشیاء»، «غبن»^۲، را می‌گیرد، آن گاه این مفاهیم متعارف را تحت تأثیر خاص حقوق قرار می‌دهد و آنها را به مفاهیمی که به ویژه حقوقی هستند بدل می‌کند. «تولد» و «مرگ» به صورت دو واقعه از وقایع اربعه مربوط به احوال شخصیه درمی‌آیند که دربرگیرنده نتایج و آثار

تعریف کند و مطابق ماده ۱۶۴ قانون مدنی «تعریف اشیاء پیدا شده عبارت است از نشر و اعلان بر حسب مقتضیات وقت به نحوی که عادتاً به اطلاع اهالی محل برسد».

۱. مطابق ماده ۱۲۸۴ قانون مدنی «سند عبارت است از هر نوشته که در مقام دعوی یا دفاع قابل استناد باشد». اسنادی که برای ارتکاب جرم داده می‌شود مشمول تعریف این ماده نیست «و سندی که قابل استناد باشد باید دارای امضا یا مهر یا محل انگشت دهنده سند باشد و الاً عنوان سند نخواهد داشت». (حائری شاه باغ، شرح، ج ۹، ص ۴۷).

۲. غبن به معنی گول زدن است... و در رأیها و در اصطلاح فقها تملیک مال است به دیگری به زیادتر از قیمتش با جهل طرف... و در معنای اصطلاحی عنوان گول زدن تأثیری در تحقق آن ندارد؛ زیرا ممکن است متعاملین هر دو جاهل به قیمت باشند، در این صورت خدعه در کار نیست... (همان، ج ۳، ص ۱۶۸).

متعدد حقوقی‌اند. «استعمال» و «استفاده از اشیاء» در مفاهیم «تصرف»، «حق ارتفاق»، «عمری»، «رقبی» و... عرض وجود می‌کنند.

ارتباط‌هایی که نظام حقوقی با دیگر نظام‌های ارزشی و علوم گوناگون برقرار می‌کند سبب می‌شود که واژگان حقوقی از اصطلاح‌نامه‌های دیگر، مانند اخلاق، اقتصاد، سیاست، ریاضی، فیزیک، زیست‌شناسی و نظایر شان، کلماتی بگیرد (اعتبار، گردش پول، بازار، نظم عمومی، سوء رفتار، حیثیات، امراض مسریه،...).

غالباً به این نکته اشاره می‌شود که برای حقوق استفاده از تعبیرهای زبانهای فنی دیگر بی‌خطر نیست. در واقع، مفاهیم و الفاظ یاد شده بیش از دیگر مفاهیم و الفاظ در برابر سخت‌گیریهای زبان حقوقی مقاومت می‌کنند و با آن که به قلمرو حقوق وارد شده‌اند، مایه‌هایی از زبان فنی و اصلی با خود دارند و احتمالاً خالی از ابهام و اجمال نیستند. تعبیرهایی چون ارزش، سرمایه، اعتبار در نظر حقوقدانان دقت و صراحت کافی ندارند.

به طور خلاصه، هنگامی که واژه‌های زبان حقوقی را دسته بندی می‌کنیم به سه نوع واژه برمی‌خوریم:

- کلماتی که از واژگان عمومی و زبان عامه مردم به عاریت گرفته می‌شود؛
- واژه‌هایی که از رشته‌های فنی دیگر اخذ می‌گردد؛
- تعبیرهایی که مخصوص رشته حقوق است.

در حقوق ایران، صرف نظر از زبان فارسی و عربی، کلماتی هم از زبانهای فرانسه و انگلیسی می‌یابیم. منشأ این کلمات بیگانه (فرانسه و انگلیسی) بیشتر لاتینی و یونانی است. برخی از واژه‌های مربوط به تأسیسه‌های حقوق عمومی یونانی‌اند (دموکراسی، اولیگارشی،...) و برخی دیگر از لاتینی گرفته شده‌اند (رژیم، سنا، پرسنل،...); برخی از تعبیرهای مالی و تجاری هم اصلاً از زبان ایتالیایی است (بانک، آواری،^۱...) برخی

۱. اصل «آواری» «عوار» عربی است که در صحاح اللغه به «عیب» تفسیر شده است. (به نقل از حائری شاه باغ، شرح، ج ۳، ص ۱۷۴).

دیگر از واژه‌ها، مانند بودجه، چک، کمیته، از زبان انگلیسی است.

برای پالایش علمی زبان حقوقی ایران شاید راه درست این باشد که فهرستی از کلمات و تعبیرهای مأخوذ از زبانهای بیگانه تهیه شود و تا آنجا که ممکن است اصطلاحات و کلمات فارسی و عربی معمول در حقوق ایران جانشین آنها گردد، و اگر احتمالاً شمار واژه‌های بیگانه در قوانین و مقررات ایران زیاد باشد به گونه‌ای که خطر بیرون بردن زبان فارسی از حالت اصلی احساس شود - که امید است چنین نباشد - در آن صورت شاید بتوان به شورای نگهبان پیشنهاد کرد که با توجه به اصل پانزدهم قانون اساسی^۱، در این خصوص بیندیشند و اگر متون قانونی در بردارنده واژه‌های جدید و غیر معمول و مرسوم فرنگی را مغایر با قانون اساسی نمی‌شناسند، حداقل برای اصلاح متن و نشانیدن اصطلاحات و تعبیرهای فارسی یا مأخوذ از عربی به جای واژه‌های بیگانه، مطابق روشی که دارند به مجلس شورای اسلامی تذکر بدهند.

۱-۴- ساخت واژگان حقوقی

در زبان حقوقی، قسمتی از الفاظ ناظر به عمل‌اند، مانند: ترصیف، تحدید، وصیت، عقد، بیع، قضاوت و برخی دیگر اسامی اصحاب اعمال حقوقی اند، مانند: شاکی، مشتکی عنه، موصی، عاقد، قاضی، متعهد، بایع و برخی دیگر معرف مؤسسات تأسیسه‌های حقوقی اند، مانند: دادگاه، دیوان، اقامتگاه، دادسرا. در مطالعات فنی مربوط به زبان حقوقی باید این مطلب بررسی شود که واژه‌های پایه و مشتقات و کلمات ترکیبی هر یک چه خصوصیت‌هایی دارند. از روی قاعده، واژه‌های پایه مبنای واژگان حقوقی‌اند. بررسی علمی زبان حقوقی ایران باید نسبت هر یک از این سه گروه (واژه‌های پایه، مشتق، مرکب) را روشن کند و معلوم سازد که هرکدام از این گروه‌ها در کدام بخش از حقوق و یا کدام دسته از مفاهیم (اعمال حقوقی، اصحاب اعمال حقوقی، مؤسسه‌ها، و نهادها...) بیشتر مورد استعمال دارند.

۱. در این اصل مقرر گردیده است که: «زبان و خط رسمی مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد...».

در اصطلاح نامه حقوقی، نظیر زبانهای فنی دیگر، مجموعه‌های زوجی بسته وجود دارند، مانند: «قراردادی / قانونی»، «اسلاف / اخلاف»، «نکاح (ازدواج) / طلاق»، «ولادت / وفات»، «موصی / موصی له»، «بایع / مشتری»، «موجر / مستأجر»، «ولی / مولی علیه»، «شاکی / مشتکی عنه»، «وکیل / موکل»، «داین / مدیون»، «وارث / مورث»، «مبیع / ثمن»، «مدعی / مدعی علیه»، «جانی / مجنی علیه»، «معیر (عاریه دهنده) / مستعیر (عاریه گیرنده)»، «راهن / مرتهن»...

برخی دیگر از مجموعه‌ها باز هستند و تحولات سازمانی یا حقوقی را همراهی می‌کنند. عناوین دادگاه (کیفری، حقوقی، مدنی خاص، عمومی، اختصاصی، انقلاب...) دیوان (کشور، عدالت اداری، محاسبات، تمیز، کیفر کارمندان)، شرکت (سهامی عام / خاص، با مسؤولیت محدود، تعاونی، تضامنی، تجاری، مدنی...) از این قبیل‌اند. زبان حقوقی با مشکل عمده ترادف^۱، از یک سو و اشتراک^۲ و تشابه از سوی دیگر روبه روست. این مشکل باید به یاری واژگان و فرهنگ حقوقی حل شود. استفاده از فرهنگ حقوقی نه تنها برای افراد ناوارد ضرورت دارد بلکه استفاده منظم از آن به حقوقدانان ورزیده و متخصص نیز توصیه می‌شود، هم به هنگام مطالعه و هم در مقام تحریر مطالب و متون حقوقی. در حال حاضر با ورود «انفورماتیک» به قلمرو مطالعات و تحقیقات حقوقی، ضرورت تدوین فرهنگ حقوقی و تنظیم «گنج واژه» بیشتر شده است. مشخصات واژگان حقوقی را می‌توان در بحث مربوط به جمله سازی و عبارت پردازی حقوقی با تفصیل بیشتر بررسی کرد.

۱. کرایه / اجاره، بایع / فروشنده، مشتری / خریدار، نکاح / زناشویی، قربات / خویشاوندی.
 ۲. جرح (در آیین دادرسی: جرح شاهد) / جرح (در جرایم: ضرب و جرح)؛ حبس (در وقت حبس اصل مال...) / حبس (در قانون مجازات: زندان).



پروشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی